

اهداف امریکا در جنگ ایران و عراق

سیامک تیموری^(۱)

مقدمه

در مباحث تئوریک، ساختار نظام بین الملل و چگونگی تقسیم قدرت در سیستم جهانی، از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار بر رفتار و جهت گیریهای سیاسی کشورهاست. در عمل، نظریه پردازانی، مانند هالستی^(۲) و روزنو^(۳) این مهم را جوهره نظریه پردازیهایی راهبردی ژرفی قرار داده اند. این نویسندگان از یکسو، به وجود پیوستگی و انسجام میان سه مؤلفه ساختار نظام بین الملل، تعاملات رفتاری بازیگران و سیستم امنیت منطقه ای اشاره و از سوی دیگر، در محاسبات جاری در سیاست خارجی کشورها به اهمیت نقش متغیر سیستم بین الملل توجه می کنند.

خلیج فارس به منزله سیستم تابع نظام بین الملل، در مقاطع مختلف تاریخی، همواره از نیروهای مداخله گر و نقش محوری این گونه نیروها در معادلات حاکم بر رفتار خارجی دولتهای اطراف آن، متأثر بوده است؛ موضوعی که در دوران موسوم به صلح بریتانیا^(۴) به نقطه اوج خود رسید، اما در پی پیدایش دگرگونیهایی در ساختار دولتهای حوزه خلیج فارس و چگونگی توزیع قدرت میان قدرتهای جهانی، سیستم امنیتی خلیج فارس با تحولات و گاه تعدیلاتی روبه رو شد. طرح آموزه دوستونی نیکسون در اواخر دهه ۶۰ و آموزه کارتر در اوایل دهه ۸۰ و به دنبال آن، آغاز جنگ تحمیلی رژیم بغداد علیه جمهوری اسلامی ایران در شهریور ماه سال ۱۳۵۹، همه، اشکال گوناگونی از تأثیرگذاری ساختار نظام بین الملل بر نظام امنیتی منطقه خلیج فارس بودند.

سیاست امریکا از آغاز حضور خود در منطقه خلیج فارس (۱۹۳۰) همواره بر منافع ویژه ژئوپلیتیکی و

ژئواکونومیکی خود در این منطقه تمرکز داشته است؛ منافی که با پایان حضور نظامی انگلستان در شرق کانال سوئز و خلیج فارس حساسیت بیشتری پیدا کرد. به سخن دیگر، هم زمان با عقب نشینی انگلستان از منطقه، سیاست و استراتژی امریکا در خاور میانه، به ویژه در حوزه خلیج فارس، قدرت و تحرک بیشتری یافت و این کشور خود را در تمامی مسائل این منطقه درگیر و نسبت بدانها متعهد کرد.

در واقع، از آن به بعد، امریکا طی نزدیک به چهار دهه سیاست منسجم و ثابتی را در ارتباط با مسائل خلیج فارس، که همواره، با رویکرد بهره گیری از نیروی نظامی همراه بود، پیگیری کرده است. بدین ترتیب، می توان گفت که حضور نظامی امریکا طی دهه های گذشته در خلیج فارس، به طور مستقیم، تحت تأثیر منافع استراتژیک، اقتصادی و سیاسی امریکا در این منطقه بوده است.^۱

هر چند دخالت نیروهای امریکا در خلیج فارس، از نظر زمانی، بسیار پیش از حمله عراق به ایران و حتی تهاجم و اشغال افغانستان از سوی شوروی صورت گرفت، اما نمی توان تأثیر ابعاد و پیامدهای ویژه وقوع انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن، بحران گروگان گیری را بر استراتژی منطقه ای امریکانادیده گرفت. در واقع، انقلاب اسلامی ایران به مثابه اعلام شکست آموزه نیکسون و تقارن با چهره جدید و منحصر به فردی از توسعه طلبی کرملین در همسایگی خود، مقوله ویژه ای بود که به تغییر سیاستهای امنیتی امریکا در منطقه خلیج فارس و حضور نظامی مستقیم در آن منجر شد. آغاز جنگ عراق علیه ایران، بیان کننده بعد ویژه ای از سیاستهای مهار بحران دولت امریکا بود؛ زیرا، آرمانها،

(1) K. J. Holsti

(2) James Rossenau

(3) Pax-Britannica

(4) فوق لیسانس علوم سیاسی

به گفته مشاور امنیت ملی دولت کارتر هدف اساسی ایالات متحده از تشکیل نیروی واکنش سریع، کمک به دولتی دوست بود که هدف حمله قرار گرفته و حاکمیتش تهدید شده باشد

سریع مشترک متبلور شد. در ارتباط با این بخش از نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس، باید یادآوری کرد با وجود اینکه در فرآیند استقرار این نیروها در خلیج فارس، مشکلات فراوانی، مانند یافتن پایگاههای مناسب در سطح منطقه پیش روی دولتمردان این کشور قرار داشت، اما همان طور که حوادث بعدی نیز مشخص کرد، در جریان حوادث سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۸ این نیرو به صورت کانون اصلی برنامه ریزی نظامی و در قالب یک فرماندهی مرکزی - سنت کام^(۱) - به ابزاری عملی برای تسریع حضور گسترده امریکا در خلیج فارس تبدیل شد.^۳

۱) ورود به منطقه خلیج فارس

در دهه ۸۰، امنیت منطقه خلیج فارس از عوامل مختلفی متأثر می شد که پیروزی انقلاب اسلامی، حمله شوروی به افغانستان، آموزه کارتر، استقرار نیروهای واکنش سریع در منطقه و سرانجام، جنگ ایران و عراق را می توان از آن جمله دانست. از سوی دیگر، چشم اندازهای تهدید نیز گوناگون به نظر می رسیدند؛ رهبران عرب تهدید عمده را در چهارچوب نزاعهای اعراب و اسرائیل و عراق و ایران می دیدند. در ایران نیز، بر مداخله قدرتهای خارجی و نیز فقدان مشروعیت شیوخ مرتجع عرب تأکید می شد؛ عواملی که امریکا را به شدت نگران کرده بود.

استراتژی دفاعی - امنیتی امریکا در برابر این نگرانیها، بر تقویت حضور نظامی و به دست آوردن پایگاههایی در منطقه و اقیانوس هند، از جمله تشکیل نیروهای واکنش سریع و تأسیس چهارچوب امنیتی جدیدی در خلیج فارس متمرکز شد. هیگ، وزیر امور خارجه امریکا، با سخنانی در کمیته روابط خارجی سنا، چهار اصل استراتژی امریکا در منطقه را چنین ترسیم کرد:^۴

«الف) افزایش موقعیت و حضور نظامی در منطقه خلیج فارس و خارج از آن؛
ب) تقویت امکانات دفاعی دوستان؛
ج) تقویت حس اعتماد نسبت به امریکا در مقام شریکی مورد اعتماد؛ و
د) پیگیری یک صلح دایم در منطقه».

ایده آنها و رفتارهای ویژه ای، که از سوی ایران و آرمانهای انقلابی آن صادر می شد، تجسم نقش متعارضی بود که یک دولت پیرامونی، آن را علیه الگوی امنیتی مورد نظر امریکا در سطح منطقه خلیج فارس مطرح می کرد.
در این نوشتار، تلاش می شود اهداف امریکا در جنگ ایران و عراق بررسی و در دو بخش اهداف ژئواستراتژیک و ژئوآکونومیک ارزیابی شود.

جنگ ایران و عراق و منافع و ملاحظات سیاسی - امنیتی امریکا

همان طور که پیش از این آمد، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، آموزه دوستونی نیکسون و استراتژی منطقه ای این کشور در خلیج فارس به شکست انجامید و اشغال افغانستان از سوی شوروی تأثیر فراوانی بر راهبردهای ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکی دولتمردان امریکا در سطوح مختلف منطقه ای و بین المللی گذاشت. آموزه کارتر، که در ماه ژانویه سال ۱۹۸۰ اعلام شد، نشان دهنده شکل گیری موج جدیدی در سطح سیاست گذاری امریکا بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان، اعلام شد و بر احیای اعتبار و پرستیژ استراتژیهای کاخ سفید از راه حضور قوی و فعال در مناطق بحرانی و اعمال مدیریت استراتژیک بر بحرانهای جاری در این مناطق، به ویژه خاورمیانه و خلیج فارس، تأکید داشت. این تجدید نظر استراتژیک (آموزه کارتر) در چهارچوب ادبیات زیرارائه شد: «دولت امریکا هر نوع تلاش نیروهای خارجی را که برای کنترل منطقه خلیج فارس انجام شود، به عنوان تهدید و تجاوز نسبت به منافع حیاتی این کشور تلقی خواهد کرد و خود را مجاز خواهد دانست که با هر شیوه ممکن، حتی شیوه نظامی (مداخله نظامی) با آن تهدید مقابله کند».^۵

بدین ترتیب، در این مقطع، اصل محدود سازی در خلیج فارس، به عنوان چهارچوب و الگوی حاکم، مورد توجه دولتمردان امریکا قرار گرفت. چهارچوب مزبور ابعاد مختلفی، مانند تجهیز نظامی دولتهای دوست، به ویژه عربستان و تأسیس پایگاههای نظامی را دارا بود. همچنین، توان نظامی آموزه کارتر در قالب نیروی ضربتی و واکنش

(1) CENTCOM

آشکار با امریکا، چندان تمایلی نداشتند؛ موضوعی که جنگ ایران و عراق تا حدود زیادی از آن کاست. هنگامی که در سال ۱۹۸۵، ایران در خاک عراق پیشروی کرد، روزنامه نیویورک تایمز گزارش داد که عمان باید به پایگاهی برای عملیات اطلاعاتی - جاسوسی غرب، رزمایشهای نظامی و آماده سازی لجستیکی برای دفاع از کشورهای تولید کننده نفت منطقه تبدیل شود. چندماه بعد، در گزارشی سری، فاش شد که عربستان سعودی توافق کرده است، در هنگام پیدایش بحران، به امریکا اجازه دهد از پایگاههایی در خاک این کشور استفاده کند. بدین ترتیب، به تدریج، درها به روی نفوذ امریکا در منطقه گشوده تر شد.^۶

نگرش امریکا این بود که تنها یک ابر قدرت مجاز است تأسیسات نفتی را در منطقه در اختیار داشته باشد و این ابر قدرت هم حتماً، باید امریکا باشد.^۷ بنابراین، زمانی که در ماه دسامبر سال ۱۹۸۰، شوروی پیشنهاد بی طرفی منطقه خلیج فارس را مطرح و در خواست کرد که این منطقه از هرگونه ائتلاف، پایگاه نظامی خارجی، مداخله خارجی، مانع و تهدید در برابر تجارت آزاد و خطوط حمل و نقل دریایی عاری باشد، واشنگتن چندان تمایلی نشان نداد. تا ماه اوت سال ۱۹۸۷، ناوگان امریکایی مستقر در خلیج فارس یا آبهای اطراف آن به شدت تقویت شد. یک بررسی صورت گرفته از سوی کنگره، این حضور دریایی را بزرگترین مجموعه ناوگان واحد استقرار یافته از اوج جنگ ویتنام تا آن زمان معرفی کرد.^۸

بدین ترتیب دولت کارتر تشکیل نیروهای واکنش سریع^(۱) را برای تسهیل در انتقال قدرت نظامی امریکا به منطقه خلیج فارس، آغاز کرد. ایجاد این نیرو که نخست، در سال ۱۹۷۷، پیشنهاد شده بود، تا پیش از حمله شوروی به افغانستان چندان پیشرفت نکرده بود. به گفته مشاور امنیت ملی دولت کارتر، هدف اساسی تشکیل نیروی واکنش سریع همواره، کمک به دولتی دوست بود که هدف حمله قرار گرفته و حاکمیتش تهدید شده بود. به این دلیل و با هدف توجیه این نیرو، امریکا باید تهدید شوروی را بزرگ تر و جدی تر از آنچه واقعیت داشت، نشان می داد.

«در سال ۱۹۸۰، ارتش امریکا مانوری را با رمز شوالیه شجاع و با هدف فرضی حمله احتمالی تمام عیار شوروی به ایران انجام داد. پس از این رزمایش، پنتاگون اعلام کرد که در دهه ۸۰، امریکا نمی تواند منطقه ای را تنها با نشان دادن پرچم امریکا، باثبات کند».^۵

در واقع، پنتاگون برای پشتیبانی از نیروی واکنش سریع، به شبکه ای از پایگاههای واقع در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان نیاز داشت. یک مقام سابق ارشد وزارت دفاع امریکا گفت که: «با در نظر گرفتن تمام هدفها، آبهای خلیج فارس اکنون، از تنگه مالاکا تا اقیانوس اطلس جنوبی، امتداد یافته است». با این حال، پایگاههای مجاور منطقه خلیج فارس، اهمیت ویژه ای داشتند و برنامه ریزان پنتاگون بر حضور زمینی هر چه گسترده تر در منطقه تا حد امکان تأکید می کردند. در این میان، کشورهای منطقه به برقراری روابط



(1) Rapid Development Force (RDF)

تنش در منطقه موجب شد تا کشورهای حوزه خلیج فارس تشویق شوند که همکاری نظامی خود را با امریکا افزایش دهند. امریکا از جنگ ایران و عراق به عنوان بهانه و بهترین فرصت برای ایجاد پایگاههای نظامی بیشتر در منطقه سود برد و پرچمهای مصلحتی این کشور روی کشتیهای کویت، موقعیت واشنگتن را در منطقه مستحکم تر کرد. بدین ترتیب، این کشور توانست روابط دیپلماتیک و نظامی بهتری را با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برقرار کند.

۲) منافع سیاسی و استراتژیک

منافع سیاسی و استراتژیک امریکادر منطقه با برقراری ثبات و تأمین امنیت متحدانش در منطقه گره خورده است.

منافع سیاسی امریکا، نه تنها در راستای منافع این کشور است، بلکه واشنگتن به علت وابستگی متقابل بین خود و متحدانش باید به تأمین نیازهای استراتژیک آنها نیز پردازد و خلیج فارس اهمیت ویژه‌ای در سیاست منفعت طلبانه امریکا دارد.^۹

چنانچه کشورهای منطقه خلیج فارس با خطر تهاجم یک قدرت دیگر روبه رومی شدند یا ثبات خود را در پی ایجاد جنبشهای سیاسی - اجتماعی در داخل کشور از دست می دادند، هیچ تضمینی برای رسیدن نفت به آن سوی دنیا وجود نداشت.^{۱۰} نگرانیهای امریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط شاه، که یکی از متحدان قوی امریکادر منطقه بود، بیشتر شد و طغیان دیگر ملل مسلمان در منطقه به خطر عمده‌ای برای واشنگتن تبدیل شد. در این مورد، هارولد براون، وزیر دفاع امریکا، در بیانیه خود، که چند روز بعد از آموزه کاتر بیان شد، چنین ابراز کرد: «توسعه طلبی شوروی تهدید اصلی نیست، بلکه آشوب و ناآرامی کنترل نشده در جهان سوم [تهدید اصلی] است».^{۱۱} وی هشدار داد: «ما در دنیای پر از مناقشات و خشونت، نمی توانیم بدون سلاح به خارج از امریکا قدم بگذاریم».^{۱۲}

منافع سیاسی و استراتژیک امریکادر منطقه خلیج فارس را طی جنگ ایران و عراق می توان به چهار قسمت عمده تقسیم کرد:

۱) امنیت اسرائیل؛ ۲) تأمین ثبات جریان نفت و کشتی رانی در خلیج فارس؛ ۳) تضمین امنیت کشورهای محافظه کار منطقه؛ و ۴) سرکوب انقلاب اسلامی ایران همراه با تضعیف کشور عراق، که در زیر، هر یک از آنها بررسی می شود:

الف) امنیت اسرائیل

به نظر می رسد آغاز حکومت ریگان، با تلاش برای پاسداری و حمایت از حوزه های نفوذ امریکادر سراسر جهان، با اتکا به مشارکت گسترده توان نظامی این کشور، مورد توجه قرار گرفت. مطابق سناریوی ریگان، اسرائیل، ژاندارم جدید امریکا برای برقراری ثبات در منطقه خاور میانه، موقعیت شاه ایران را پر می کرد که در دولت کیسینجر - نیکسون ژاندارم امریکادر منطقه بود و با وقوع انقلاب اسلامی ایران از بین رفته بود.^{۱۳}

مطابق منطق استراتژیکی الکساندر هیگ: «ایالات متحده باید از رژیم صهیونیستی در جریان تعقیب سیاستهای غیر قانونی و وقیحانه اش در لبنان و سرزمینهای اشغالی به منزله پیامد جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ حمایت کامل به عمل می آورد. این حمایت با برتری کامل نظامی اسرائیل نسبت به هر دولت

تجاوز عراق به ایران و حمایت امریکا از آن، عملاً محیط امنی را برای رژیم اسرائیل پدید آورد و باعث شد تا این رژیم با آسودگی بیشتر در پی اعمال سیاستهای منطقه‌ای خود برآید

عرب یا اتحادی از آنها، به جز دولت مصر متناسب بود که از رهگذر معاهده صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۹ به گونه مؤثری بی طرف شده بود. البته، اولویت این طرح به دلیل تحولات عمده دیگر منطقه خلیج فارس، مانند آغاز جنگ ایران و عراق و حمله شوروی به افغانستان از بین رفت و تلاش شد تا عراق در اجرا و تحقق استراتژی امنیتی امریکا نقشی کلیدی را ایفا کند؛ زیرا، از نظر محافل تصمیم گیری امریکا، عراق از توان کافی برای باز داشتن ایران انقلابی در متزلزل کردن همسایگان خود برخوردار بود و از نظر استراتژیکی، مهم؛ ثروتمند؛ محافظه کار؛ و موافق غرب محسوب می شد».^{۱۴}

در این فاصله، ریگان تصمیم گرفت سربازان نیروهای واکنش سریع را برای استقرار در بخش شرقی صحرای سینا بعد از عقب نشینی اسرائیل در ۲۵ ماه آوریل سال ۱۹۸۲، از ۸۲ لشکر هوای به ۱۰۱ لشکر افزایش دهد. با این حال، صلح بین مصر و اسرائیل نباید به جنبه های غیر قانونی و دخالت نظامی امریکادر خلیج فارس ربط داده می شد.^{۱۵} با وجود این، دولت

نظامی خود از یک طرف حاضر شد که به کشورهای محافظه کار منطقه و حتی آمریکا به طور درخور توجه و ملموسی نزدیک شود؛ اقدامی که برای اجرای آن ناگزیر باید از آرمانهای حزب بعث، که دشمنی با اسرائیل یکی از آنها بود، عدول می کرد. افزون بر این، عراق در این هشت سال، با تمام حمایتی که از او شد، به اندازه ای وابسته، خسته، مقروض و ضعیف شده بود که دیگر نمی توانست با اسرائیل رودر رو شود. از سوی دیگر، عراق انقلاب اسلامی ایران را که حمایت از مردم فلسطین از نخستین اهداف آن محسوب می شد، در جنگی طولانی و فرسایشی درگیر کرد و عملاً، توان آن را برای مقابله با اسرائیل تحلیل برد. بدین ترتیب، نیروهای ایرانی حاضر در لبنان و سوریه به ایران بازگشتند و در جبهه جنگ علیه عراق فعال شدند. استدلال رهبران ایران این بود که عراق مانع از رسیدن نیروهای ایرانی به جبهه اصلی جهان اسلام است؛ بنابراین، شعار معروف راه قدس از کربلا می گذرد، به صورت راهنمای سیاست ایران درآمد. بدین ترتیب، در نتیجه اقدام تجاوزکارانه عراق در آغاز جنگ، اسرائیل از تهدید این دو کشور مسلمان آسوده خاطر شد و فراغتی به دست آورد تا به اهداف منطقه ای خود بپردازد و امنیتش را نه تنها طی جنگ ایران و عراق، بلکه طی سالهای بعد از آن نیز تأمین کند.

ب) تأمین ثبات جریان نفت و کشتی رانی در خلیج فارس

از آنجا که آمریکا امنیت کشتی رانی در خلیج فارس و تداوم جریان صدور نفت در آن را از اهداف حیاتی خود تلقی می کرد و به خطر افتادن آن را پذیرفتنی نمی دانست، گسترش جنگ به خلیج فارس از سوی عراق و آغاز جنگ نفت کشها مداخله بیشتر واشنگتن را در منطقه موجب شد. در واقع، این کشور به بهانه اسکورت نفت کشتیهای کویتی بزرگترین ناوگان جنگی خود را در خلیج فارس مستقر کرد.

دولت ریگان ادعای کرد که پرچمهای مصلحتی آمریکا روی کشتیهای کویتی با هدف محافظت از جریان صدور نفت صورت می گیرد. این دولت هشدار می داد که هرگونه وقفه طولانی در عرضه نفت خلیج فارس افزایش نجومی قیمتها را در پی دارد.

طی سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۸۷ (سالی که آمریکا قصد خود را مبنی بر نصب پرچمهایش روی کشتیهای کویتی اعلام کرد)، ایران نود کشتی را هدف حمله قرار داد و در زمانی کمتر از یک سال پس از اعلام قصد آمریکا، ایران به ۱۲۶ کشتی حمله کرد. همان گونه که تحقیق کنگره نشان داده بود، در آن زمان،

بگین برای جلب حمایت آمریکا از طرح اسرائیل در تهاجم به لبنان در تابستان سال ۱۹۸۲ به منظور نابودی آشکار سازمان آزادی بخش فلسطین و در پی آن، تحکیم بیشتر اشغال نظامی کرانههای باختری، ماهرانه دیدگاهها و سیاستهای هیگ را به کار بست. تهاجم اسرائیل به لبنان با این انگیزه انجام شد که زمینه ای برای ضمیمه سازی تدریجی بالفعل (دوفاکتو) کرانه باختری فراهم آید؛ امری که با بیشتر اصول اساسی حقوق بین الملل، آشکارا تعارض داشت.

تجاوز عراق به ایران و حمایت آمریکا از آن، عملاً، محیط امنی را برای رژیم اسرائیل پدید آورد و موجب شد تا این رژیم با آسودگی بیشتر در پی اعمال سیاستهای منطقه ای خود بر آید. از نظر اسرائیل، تداوم جنگ به معنای تضعیف دو دشمن خود، یعنی ایران انقلابی و عراق بعثی بود. طی این

از نظر اسرائیل تدام جنگ ایران و عراق به معنای تضعیف دو دشمن خود، یعنی ایران انقلابی و عراق بعثی بود و این کشور با اطمینان از ناتوانی اعراب برای پاسخگویی نیروگاه اتمی اوزیراک عراقی را بمباران کرد

جنگ، اسرائیل با اطمینان از ناتوانی دولتهای عرب از جمله عراق برای اقدام متقابل، به خود جرئت داد تا نیروگاه اتمی اوسیراک عراق را در سال ۱۹۸۲ بمباران و نابود کند. بدین ترتیب، اسرائیل مانع از تجهیز عراق به چنین سلاحی شد و اطمینان یافت که عراق در صورت رویارویی مستقیم یا غیر مستقیم با اسرائیل چنین سلاحی ندارد.

دوم اینکه، جنگ ایران و عراق فرصت مناسبی را برای اسرائیل پدید آورد تا این کشور برای تضعیف امل و دیگر گروههای مبارز لبنان، که مورد حمایت ایران و سوریه بودند، به جنوب لبنان حمله کند. بدین ترتیب، سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)، به طور وسیعی در خاک لبنان قلع و قمع شد و اسرائیل کرانه باختری را به صورت دو فاکتو ضمیمه خاک خود کرد.

در سایه اقدام عراق در تحمیل جنگ به ایران، امنیت اسرائیل به منزله یکی از اهداف منطقه ای آمریکا به نحو چشم گیری تأمین شد. در این جنگ، عراق برای تأمین مخارج

کشتی رانی در خلیج فارس از زمانی که امریکا هنوز، ناوگان خود را در آبهای منطقه مستقر نکرده بود، خطرناک تر بود.^{۱۶} در واقع، امریکا از بسته شدن تنگه هرمز از سوی ایران احساس نگرانی می کرد. هرچند در سال پایانی جنگ، ایران کشتیهای بیشتری را هدف قرار داد، اما این موضوع رانمی توان با قطعیت اعلام کرد که اگر امریکابه خلیج فارس وارد نمی شد، دوطرف جنگ کشتیهای بیشتری را هدف حمله قرار نمی دادند.

در سال ۱۳۶۰، عراق جنگ نفت کشها را در خلیج فارس آغاز کرد؛ جنگی که آن را بدون اقدام مشابهی از سوی ایران تا سال ۱۳۶۳ ادامه داد. بیست ماه بعد (۱۳۶۳)، زمانی که عراق میزان، سرعت و گستره حملات خود را علیه نفت کشها افزایش داد، سرانجام، ایران درصدد نشان دادن واکنش برآمدن و بدین ترتیب، جنگ نفت کشها ابعاد وسیع تری یافت. در این میان، امریکا به طور یک طرفه و به ضرر ایران، وارد معرکه شد. هدف عمده این کشور افزون بر فشار آوردن به ایران برای پذیرش قطع نامه ۵۹۸ و برقراری صلح، ایجاد ثبات در حمل و نقل نفت بود.

ج) تضمین امنیت کشورهای محافظه کار منطقه

به رغم ملاقاتهای دیپلماتیک میان مقامات بلند پایه امریکا و عراق در آستانه جنگ، امریکا در سال ۱۹۸۰ با هر دو کشور ایران و عراق، روابط دیپلماتیک رسمی نداشت. امریکاییان در ظاهر می گفتند: «مادامی که خونریزی میان ایران و عراق بر متحدان منطقه ای آنان تأثیر نگذاشته یا موازنه قوا را درگرون نکرده باشد، این جنگ برای امریکا کوچک ترین و کم ترین اهمیتی ندارد».^{۱۷} اما واقعیت غیر از این بود؛ چراکه امریکا

نیکسون در اهداف سیاست خارجی امریکا و حمایت از کشورهای منطقه، چنین گفت: «شکست عراق به سلطه بنیادگرایی ایران بر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و منطقه منجر می شود».^{۱۹} در واقع، امریکاسقوط عراق را در این جنگ، تنها شکست یک کشور تلقی نمی کرد، بلکه معتقد بود: «اگر عراق سقوط کند، پس از آن، تمام کشورهای خلیج فارس سقوط خواهند کرد».^{۲۰}

هرچند در اوایل جنگ، امریکای کوشید، به ظاهر، خود را بی طرف نشان دهد، اما این سیاست با آشکار شدن برتریهای ایران در جنگ (به ویژه پیروزیهای بزرگ ایران در اواخر سال ۱۳۶۰ و بهار سال ۱۳۶۱) تغییر کرد و امریکا با موضوع جنگ، حساس تر برخورد نمود و اعلام کرد که نگران آن است که ایران عراق را شکست دهد و در نتیجه، حکومت عربستان سعودی و شیخ نشینان خلیج فارس متزلزل شود. در این مورد، وزیر دفاع امریکا گفت: «کشورش هر زمان که صلاح بدانند، از دوستان عرب خود در این جنگ پشتیبانی خواهد کرد».^{۲۱} اعراب نیز با سوء ظن به ایران نگاه می کردند و معتقد بودند که ایران در صورت پیروزی در جنگ، با داشتن بیشترین سواحل و بیشترین جمعیت در منطقه خلیج فارس و نیز پیشینه تاریخی طولانی به عنوان قدرتی منطقه ای به کانون حرکت های انقلابی تبدیل می شود، بنابراین، باید مانع از پیروزی این کشور شد.

اینجا بود که مسیر امریکا و عراق کاملاً یکی شد و آنها دوستان و منافع مشترکی را برای خود در منطقه ترسیم می کردند. در شرایطی که امریکا قدرت بزرگ حافظ وضع موجود بود، عراق به صورت پاسدار بالفعل حفظ وضع موجود

در جریان جنگ ایران و عراق، مقامات ایالات متحده بر این عقیده بودند که

سقوط عراق در این جنگ، مقدمه ای برای سقوط دیگر کشورهای

حوزه خلیج فارس خواهد بود

در منطقه درآمد و دوستان امریکا، یعنی اسرائیل، ترکیه، مصر، اردن، عربستان سعودی نیز، طرفدار وضع موجود شدند و هیچ یک از آنها ایدئولوژی تغییر ریشه ای یا تجدید نظر بنیادینی را در موازنه منطقه ای قدرت در سر نداشتند.^{۲۲} بدین ترتیب، عراق بهترین گزینه برای مهار ایران و در نتیجه، حفاظت از کشورهای حوزه خلیج فارس و وضع موجود بود. به همین دلیل، نیز آماده حمله به ایران شد تا با شیوه نظامی، مانع از گسترش و صدور انقلاب شود؛ چرا که روش نظامی آخرین گزینه مهار ایران به

نسبت به این جنگ بی توجه نبود و در آغاز، ادامه و طولانی شدن جنگ، فرصتهای طلایی و مثبتی را پیش روی خود می دید. زمانی که ریگان به ریاست جمهوری امریکا رسید، موادی را با نام متمم ریگان، به دکترین کارتر افزود و در مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام کرد: «ما اجازه نخواهیم داد، عربستان سعودی نیز ایران دیگری شود». این متمم سیاستهای جدیدی را معرفی نکرد، بلکه آنچه را که همواره، خط مشی دولت امریکا بود، به روشنی و صراحت تبیین کرد.^{۲۳}

نفت خلیج فارس، تسلط می‌یافت، تهدید جدی و جدیدی در منطقه پدید می‌آمد. البته، خطر پیروزی ایران نیز از پیروزی عراق بیشتر بود. در نظر امریکاییان، اگر ایران در جنگ پیروز می‌شد، انقلاب ایران نیروی تازه‌ای می‌گرفت؛ موضوعی که دولت‌های محافظه‌کار و هوادار غرب در منطقه خلیج فارس و

حساب می‌آمد. بدین ترتیب، موازنه قوا در منطقه مجدداً، به سود امریکا برقرار می‌شد. ساختار روابط کشورهای خلیج فارس و امریکا را می‌توان براساس طیف زیر توصیف کرد که از همکاری نزدیک در یک بلوک و ساختار تا منازعه نظامی شدید و جنگ را در بر می‌گیرد:

نمودار موازنه قوا در منطقه خلیج فارس



شاید سراسر خاورمیانه را تهدید می‌کرد؛ بنابراین، سیاست امریکا در دوره پیروزیهای ایران بر این قرار گرفت که جنگ ایران و عراق هیچ پیروزی نداشته باشد. این حالت را نیکسون به خوبی در کتابش بیان می‌کند: «شکست عراق (در جنگ) به سلطه بنیادگرایی ایران بر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و منطقه منجر می‌شد و اگر ایران بر اثر تلفات سنگین نیروی انسانی تمام قوای خود را از دست می‌داد و شکست می‌خورد، در برابر توطئه و ارباب شوروی آسیب پذیر می‌شد؛ بنابراین، در این جنگ، امریکا به دنبال راه حلی برای صلحی بدون پیروزی بود».^{۲۶}

از نظر استراتژیست‌های سیاست خارجی امریکا، وضعیت مطلوب برای تحقق این امر زمانی پدید می‌آمد که جنگ ایران و عراق در مرزهای دو کشور محدود می‌شد تا نخست، به تضعیف هر دو کشور ایران و عراق می‌انجامد و دوم، به کشورهای حاشیه خلیج فارس گسترش نمی‌یافت. افزون بر این، امریکا امیدوار بود که جنگ سیاستهای ایران را تعدیل کند و مانع از صدور انقلاب اسلامی شود و در مورد عراق نیز با تضعیف نظامی این کشور، به ملایم شدن سیاستهای بغداد در ارتباط با همکاری با شوروی و صلح اعراب و اسرائیل بینجامد.

در مقایسه این دو هدف، نابودی رژیم انقلابی ایران برای امریکا اولویت بیشتری داشت؛ چرا که از نظر امریکاییان، رژیم ایران از رژیم یعنی عراق خطرناک تر بود؛ بنابراین، مقامات امریکایی فرصتهای خوبی را در جنگ ایران و عراق پیش روی خود می‌دیدند تا برنامه‌های پنهانی واشنگتن را برای تضعیف انقلاب ایران اجرا کنند.

د) سرکوب انقلاب اسلامی ایران و تضعیف کشور عراق

در اواخر سال ۱۹۷۰، برخی از تحلیل‌گران سیاسی معتقد بودند که خلیج فارس، تنها منطقه حیاتی کشمکش بین امریکا و شوروی است.^{۲۳} در واقع، باید اذعان کرد که ناتوانی واشنگتن در جلوگیری از انقلاب اسلامی و اشغال افغانستان [از سوی شوروی]، امریکا را به کشور متزلزل و نامطمئن در اعمال سیاستهای خود تبدیل کرده بود.^{۲۴}

امریکا که در نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی و در پی آن، در جریان گروگان‌گیری و شکست عملیات طبس، ضربات پیاپی و سختی از ایران خورده بود، نه تنها از هر حرکتی، که متضمن ضربه زدن به ایران بود، استقبال می‌کرد، بلکه خود در صدد چاره‌جویی برای انتقام و جبران شکستهای پیشین بود. هر چند رابطه دیپلماتیک بین عراق و امریکا از سال ۱۹۶۷ قطع شده بود، اما دفتر حفاظت از منافع امریکا در بغداد بسیار فعال عمل می‌کرد. «همچنین، شواهد و دلایلی وجود دارد که امریکا مشوق و ترغیب‌کننده رژیم عراق در آغاز جنگ بوده است».^{۲۵}

آغاز جنگ از سوی عراق، نقطه‌امیدی برای امریکا بود تا بتواند در مقابل مشکلاتی که با وقوع انقلاب ایران برایش پدید آمده بود، به نتایج بهتری برسد؛ از این رو، با حمله عراق به ایران، اشتیاق امریکا برای بازگشایی سفارتش در بغداد بیشتر شد. از سوی دیگر، امریکا مسئله حمله عراق به ایران را واقعیتی می‌دانست که امکان داشت، منافعش را در خلیج فارس تهدید کند؛ بنابراین، گسترش جنگ به خلیج فارس و تهدید جریان صدور نفت یکی از نگرانیهای دولت کارتر بود، یعنی اگر عراق در جنگ پیروز می‌شد و بر منافع

جنگ ایران و عراق و منافع ژئواکونومیک امریکا

تا پیش از خروج انگلستان در سال ۱۹۶۸ از خلیج فارس، این منطقه در سیاست منفعت طلبانه امریکا اهمیت ویژه‌ای نداشت.^{۲۸}

در واقع، می‌توان برخی از مهم‌ترین منافع اقتصادی امریکا در خلیج فارس را که توجه ویژه واشنگتن را به این منطقه موجب شد، بدین ترتیب نام برد:^{۲۹}

(۱) ذخایر فراوان نفتی و تولید یک سوم نفت جهان در این منطقه؛

(۲) وابستگی کشورهای صنعتی به نفت منطقه؛

(۳) افزایش مصرف انرژی در امریکا و وابستگی آن به نفت خلیج فارس؛

(۴) سرمایه‌گذاریهای امریکا در صنایع نفتی خاورمیانه و شمال افریقا؛

در نتیجه جنگ و نیاز عراق به تسلیحات و نقدینگی، بغداد به کشورهای محافظه کار خلیج فارس و مصر وابسته تر شد و روابط بسیار نزدیکی را با آنها برقرار کرد. «در جریان نشست سران عرب در امان، در سال ۱۹۸۷، عراق در مورد برقراری مجدد روابط کامل دیپلماتیک با مصر نقشی کلیدی را بازی کرد، در حالی که هشت سال پیش از این، هدایت کننده اقداماتی در راستای طرد مصر به علت پذیرفتن قراردادهای کمپ دیوید بود».^{۳۰}

این جنگ همچنین، ایران را که در گذشته، تمامی تسلیحاتش را امریکا تأمین می‌کرد، واداشت تا به هر طریق ممکن، به تجهیزات و قطعات یدکی امریکایی دست یابد. بدین ترتیب، در این جنگ، هر دو کشور به یکدیگر مشغول و از نظر توان ملی، تا حدی تضعیف شدند.

در مجموع، با بررسی نحوه برخورد امریکا با جنگ ایران

منافع امریکا در منطقه خلیج فارس را طی جنگ ایران و عراق می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد: (۱) امنیت اسرائیل؛ (۲) تأمین ثبات جریان نفت و کشتی رانی در خلیج فارس؛ (۳) تضمین امنیت کشورهای محافظه کار منطقه؛ (۴) سرکوب انقلاب اسلامی ایران همراه با تضعیف کشور عراق

(۵) سود سرشار ناشی از صنایع نفتی منطقه برای امریکا؛ و (۶) حضور دوازده هزار شهروند کارگر امریکایی در منطقه.

امریکا، که به صورت یک قدرت بزرگ، پیروز و تازه نفس از جنگ جهانی دوم فارغ شده بود، در دورانهای مختلف، از طریق ارائه طرحها و دکترینهای گوناگون کوشیده است تا موقعیت خود را در مناطق استراتژیکی، مانند خلیج فارس تثبیت کند. کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس، به جز تأمین بخش مهمی از نیازهای نفتی ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی، نقش مهمی را در ایجاد توازن در اقتصاد این کشورها ایفا می‌کنند. اقتصاد کشورهای این منطقه بیشتر تک محصولی و وابسته به صادرات نفت است؛ از این رو، در این کشورها، زمینه کافی برای بهره برداری از درآمد ناشی از فروش نفت، در راستای رشد و توسعه صنعتی وجود ندارد؛ در نتیجه، این درآمدهای کلان معمولاً، به چهار شکل مجدداً، به سیستم پولی کشورهای غربی، بویژه امریکا باز می‌گردند. از این نظر نیز، امریکا منافع ویژه‌ای در منطقه خلیج فارس دارد که در چهار شیوه خلاصه می‌شود:

و عراق به نظر می‌رسد که این کشور در پی دست یابی به این هدفها بود:

- (۱) جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای همسایه؛
- (۲) جلوگیری از پیروزی ایران یا عراق؛
- (۳) حفظ جریان آزاد نفت و کشتی رانی در خلیج فارس و تسلط خود بر منطقه؛
- (۴) جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی؛
- (۵) حفظ امنیت اسرائیل (متحد استراتژیک خود در منطقه)؛
- (۶) جلوگیری از گسترش جنگ به کشورهای منطقه و حفظ ثبات آنها؛
- (۷) ایجاد پرستیژ و اعتبار برای امریکا در میان کشورهای منطقه؛
- (۸) تعدیل سیاستهای عراق از تغییر وضع موجود به حافظ وضع موجود؛
- (۹) افزایش و گسترش سرمایه‌گذاری و سپرده‌گذاری کشورهای منطقه در بلوک غرب؛ و
- (۱۰) فروش تسلیحات به کشورهای منطقه.

الف) خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی

جنگ ایران و عراق افزون بر خسارت‌های بی‌شمار انسانی و مالی، مسابقه تسلیحاتی پرهزینه‌ای را در منطقه خلیج فارس موجب شد. کشورهای کوچک خلیج فارس به علت محدود بودن نیروی انسانی شان، به خرید سلاح‌های پیچیده و سرمایه‌بر اقدام کردند. این مسابقه تسلیحاتی در تجارت جهانی اسلحه در دهه ۸۰ مؤثر بود. «ارسال اسلحه به کشورهای منطقه خلیج فارس طی سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۸ ۳۰ درصد کل اسلحه‌ای بود که به جهان سوم با جمعیتی حدود ۳/۷ میلیارد نفر فروخته شده بود. کویت، بحرین، امارات متحده عربی و عربستان سعودی در سال ۱۹۸۷ به ترتیب، ۲۲/۷، ۶/۸، ۴/۶، ۷/۳ درصد از تولید ناخالص ملی خود را به خرید اسلحه تخصیص دادند. این مقدار تقریباً با سهم تولیدات بخش کشاورزی، ماهی‌گیری و صنعتی این کشورها برابر بود. همچنین، برآورد می‌شود در سال ۱۹۸۸، کشورهای کویت، بحرین و عربستان سعودی در مجموع، حدود هفده میلیارد دلار را برای خرید اسلحه صرف کرده‌اند».^{۳۰} باید یادآور شد که این میزان معادل ۲۱ درصد کل صادرات کالاهای ساخته شده صنعتی از کشورهای صنعتی به جهان سوم بود.^{۳۱}

نزاع‌های طولانی مدت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، مانند منازعات اعراب و اسرائیل و جنگ ایران و عراق به همراه اختلافات مرزی موجود بین بیشتر کشورهای خلیج فارس و ساختار نامناسب سیاسی و تمرکز قدرت در یک فرد یا یک طایفه، بدگمانی و سوءظن بین کشورهای منطقه و برخی از کشورهای خارج از منطقه را باعث شده بود. به همین دلیل، بیشتر این کشورها نسبت به تأمین امنیت و حفظ تمامیت ارضی خود حساس بودند و خرید انواع سلاح‌ها و تجهیزات نظامی، مانند هواپیما، تانک، کشتی و ... را از کشورهای تولیدکننده، بهترین راه حل موجود می‌دانستند و با توجه به وابستگی‌های سیاسی و برتری فناوری

غرب در تولید تسلیحات، از این کشورها خرید می‌کردند. جدول پایین صفحه، در اوج جنگ سرد نشان می‌دهد که خاورمیانه به نوعی به انبار باروت تبدیل شده بود که طولانی شدن جنگ هشت ساله یکی از دلایل مهم آن است.

به هر حال، جنگ هشت ساله باعث شد تا انواع سفارشات تسلیحاتی به شرکت‌های غربی، به ویژه امریکایی داده شود و از این راه، سود سرشار و هنگفتی نصیب دولت امریکا شود.

در این میان، کشورها و شرکت‌های تولیدکننده این تسلیحات و دلالتان اسلحه سود فراوانی بردند و تولید تسلیحات به یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی در تعدادی از کشورهای پیشرفته صنعتی و فروش آن به یکی از بزرگ‌ترین منابع درآمد این کشورها تبدیل شد و آنها از طریق فروش تسلیحات، به کشورهای صادرکننده نفت خلیج فارس توانستند به شکل مؤثری درآمدهای این کشورها را مجدداً، به جریان اقتصادی کشورهای صنعتی بازگردانند. بدین دلیل، سیاست‌گذاران کشورهای صنعتی صادرکننده تسلیحات، نقش آگاهانه و عامدانه‌ای را در تحریک و هدایت گرایش نظامیگری (میلیتاریسم) در جهان سوم ایفا کردند.^{۳۲}

خلیج فارس به منزله یکی از مناطق استراتژیک جهان و کانون مناقشات و بی‌ثباتی‌های سیاسی، تعارضات قومی، نژادی و فرهنگی گوناگون، از پیامدهای این فرآیند به سختی تأثیر پذیرفته است. پس از انقلاب اسلامی ایران، در دوره کارتر، وقفه کوتاهی در ارسال تسلیحات به منطقه پدید آمد ولی پس از آن سبیل تسلیحات به منطقه سرازیر شد.

رونالد ریگان، اندکی پس از آغاز دوره ریاست جمهوری خود، در سال ۱۹۸۰، گفت: «تجدید فروش تسلیحات ابزار سازنده‌ای برای سیاست خارجی امریکاست و موافقت وی با فروش هواپیمای اف-۱۵ و اف-۱۶ به عربستان و پاکستان، نشان دهنده این سیاست بود».^{۳۳}

درصد نیروهای مسلح موجود در هر یک از مناطق جهان در سال ۱۹۸۳^(۳۲)

مناطقه	نیروهای مسلح	تانک	هواپیمای جنگی
خاور دور	۲۸/۲	۱۳/۲	۲۰/۵
افریقا	۲/۶	۲/۵	۲/۸
جنوب آسیا	۶/۱	۳/۱	۳/۱
خاورمیانه	۱۲/۷	۱۱/۸	۶/۹
امریکای لاتین	۵/۲	۱/۲	۲/۴
تانو و ورشو	۳۸/۵	۶۲/۲	۵۲/۲

در دهه ۸۰، عراق مقام نخست را در خرید سلاح در جهان سوم داشت و بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ بیش از ۴۷ میلیارد دلار اسلحه و تجهیزات نظامی خریداری کرد. طی جنگ عراق و ایران، مقامات امریکایی اجازه فروش علوم و فناوری مربوط به ساخت جنگ افزارهای گوناگون، به ویژه مواد مربوط به تولید سلاحهای شیمیایی به ارزش ۷۵ میلیارد دلار را به عراق دادند. به طور کلی، طی بیست سال (۱۹۶۹-۱۹۸۹)، به ویژه از زمان آغاز جنگ ایران و عراق، منطقه خاورمیانه در خرید سلاحهای گوناگون پیشرفته از منابع مختلف عرضه کننده تسلیحات، به ویژه کشورهای بزرگ، نسبت به دیگر مناطق جهان پیش تاز بود^{۳۵} و از این طریق، درآمدهای نفتی این کشورها مجدداً به سوی قدرتهای صنعتی، به ویژه ایالات متحده امریکا سرازیر شده است.

ب) نفت

اهمیت منطقه خلیج فارس جدا از عوامل دیگر، به میزان ذخایر بالای نفت در این منطقه بستگی دارد. با توجه به اهمیت نفت در تهیه انرژی به منزله قوه محرکه صنایع و وسایل حمل و نقل و همین طور، به عنوان ماده اولیه تولیدی بسیاری از کالاهای اساسی در جهان، می توان به میزان اهمیت خلیج فارس برای کشورهای صنعتی پی برد. تلاش قدرتهای صنعتی برای یافتن ماده جایگزین، تاکنون به نتیجه در خور توجهی نرسیده است. نیاز قدرتهای صنعتی جهان به نفت منطقه خلیج فارس به رغم تمامی تلاشها، همچنان زیاد است. منابع فراوان نفت در منطقه خلیج فارس، هزینه تولید پایین آن در مقایسه با کشورهای امریکایی و اروپایی، امکان کشف ذخایر نفتی جدید در منطقه و همین طور، کیفیت بالای نفت خلیج فارس^{۳۶} از جمله ویژگیهای این منطقه است که آن را نه تنها برای قدرتهای بزرگ، جذاب کرده، بلکه برقراری تأمین جریان صدور نفت را نیز ضروری ساخته است. پس از جنگ جهانی اول و دوم، نفت نقش مهمی را در امور اقتصادی، صنعتی و حتی نظامی کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان داشته است. به اعتقاد برخی از پژوهشگران، دنیای غرب به کمک نفت توانسته است از نظر اقتصادی، به این مرحله از پیشرفت برسد.^{۳۷}

امریکا به منزله نخستین و قدرتمندترین کشور تولید کننده نفت، از سال ۱۹۴۸ به بعد، به تدریج، به علت افزایش میزان مصرف داخلی به صورت یکی از وارد کنندگان نفت درآمد. میزان وابستگی امریکا به نفت خاورمیانه پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در حدود ۱۰ درصد بود. پس از تحریم نفتی جدی اعراب در سال ۱۹۷۳، امریکا برنامه ویژه ای را برای صرفه جویی در مصرف انرژی تدوین و اجرا کرد که خیلی مؤثر نبود، طوری که در اوایل دهه ۸۰، اندکی کمتر از ۴۰ درصد به نفت وارداتی وابسته بود.^{۳۸} روند مصرف و واردات نفت امریکا در طول دهه مزبور همچنان، سیر صعودی و تولید داخلی نفت سیری نزولی داشته است. واردات خالص نفت این کشور طی سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ به سه میلیون بشکه در روز افزایش یافت که معادل ۴۲ درصد مصرف ملی کشور بود. در همین مدت، واردات نفت امریکا از کشورهای منطقه خلیج فارس رشد فزاینده ای یافت و از ۳۰۴ هزار بشکه در روز در سال ۱۹۸۵ به روزانه، ۷۸۷ میلیون بشکه در سال ۱۹۸۹ رسید که معادل ۲۶ درصد کل واردات خارجی نفت امریکا بود.^{۳۹} به موازات افزایش وابستگی امریکا به واردات نفت از منطقه خلیج فارس، آسیب پذیری این کشور نیز تشدید شد و حساسیت آن برای مقابله با هرگونه تهدید افزایش یافت. بدین ترتیب، امریکا در صدد برآمد با حمایت از عراق مانع ایجاد بی ثباتی و اختلال گری توسط جمهوری اسلامی ایران شود، تا امنیت کشورهای تولید کننده نفت منطقه حفظ و جریان صدور نفت همچنان، ادامه یابد.

با گسترش جنگ به خلیج فارس و تشدید جنگ علیه نفت کشها، امریکا حضور نظامی خود را در منطقه تقویت و با وارد کردن بیش از سی فروند کشتی جنگی به منطقه، به اسکورت نفت کشتیهای کویتی پرداخت تا جریان صدور نفت همچنان، ادامه یابد.

ج) سرمایه گذاری در کشورهای صنعتی

به نظر می رسد «منطقه خلیج فارس و کشورهای جنوبی آن در زمینه پول و سرمایه، انباشت خصوصی و دولتی فراوانی را در داخل و خارج از منطقه داراست. برای نمونه، مازاد تراز پرداختهای خارجی کویت و امارات متحده عربی در سالهای

از نظر استراتژیستهای سیاست خارجی امریکا، وضعیت مطلوب برای این کشور در قبال جنگ ایران و عراق زمانی پدید می آمد که این جنگ به مرزهای دو کشور محدود می شد و به کشورهای حاشیه خلیج فارس گسترش نمی یافت



د) سپرده گذاری در بانکها

هنگامی که کشورهای عضو ایک بعد از چهار برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بیش از توان جذبشان، دلار به دست آوردند، مجبور شدند تا این دلارها را به شکل سپرده های دلاری در بانکهای خارجی ذخیره کنند؛ موضوعی که به نوعی به خارج شدن پول از دست این کشورها انجامید. این تحولات باعث شد تا این دلارها از ۳۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳، به ۲۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ افزایش یابد.^{۳۳} علت این امر به دلیل عدم اطمینان به بانکهای محلی و منطقه ای از یکسو و کسب پرستیژ و احیاناً، نفوذ در بین بانکداران برای حمایت آنان از شیوخ منطقه از سوی دیگر بود.

طی جنگ ایران و عراق، این کشورها به دلیل پایین بودن قیمت نفت انگیزه بالایی برای سپرده گذاری هر چه بیشتر در بانکهای غربی داشتند و پولهای منطقه مجدداً و از طریق سپرده گذاریهای بلند مدت به این کشورها باز می گشت. در واقع، جنگ ایران و عراق تا حدی نقش کاتالیزور را برای منافع اقتصادی کشورهای غرب، به ویژه امریکا ایفا کرد.

نتیجه گیری

خلیج فارس یکی از مناطق استراتژیک برای امریکا محسوب می شود. در اسناد و متون متعدد رسمی و دانشگاهی این کشور، حفظ امنیت، گسترش، نفوذ و بهبود موقعیت امریکا برای جلوگیری از نفوذ رقیب در خلیج فارس و تداوم جریان نفت به کشورهای صنعتی از جمله منافع حیاتی این کشور تلقی شده است. هر چند حمله عراق به ایران به ظاهر، بر هم

۱۹۷۰ و ۱۹۸۷ به ترتیب، بیش از ۱۱۰ و ۷۰ میلیارد دلار بوده است. همچنین، برآورد می شود که حدود ۱۵ میلیارد دلار از پولهای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در خارج از منطقه نگهداری می شود.^{۴۰}

تجربه نشان می دهد کشورهای صادر کننده نفت خام در جهان سوم (به ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس) برای تثبیت بازارهای نفتی خود علاقه ویژه ای به خرید پالایشگاههای غرب نشان می دهند. غولهای نفتی امریکا و اروپا هم اکنون، در حال فروش پالایشگاهها یا سهامشان هستند. کشورهای نفتی نیز از این عقب نشینی برای جایگزین کردن حضور خودشان در این بخش از تجارت نفتی استفاده می کنند.^{۴۱}

بر این اساس، در سالهای اخیر، سود ناشی از این سرمایه گذاریها به طور متوسط، از درآمدی که این شیخ نشینها از نفت به دست می آورند، بیشتر بوده است. در این زمینه، با بهره گیری از گزارشهایی که اخیراً، در نشریات اکونومیست لندن و هراتر بیون بین المللی از فعالیتهای کویتها منتشر شده است، آخرین تحرکات اقتصادی آنها در زمینه های سرمایه گذاریهای بین المللی در رشته های نفت، بانکداری و شیمیایی چنین عرضه شده است:^{۴۲}

سرمایه گذاریهای خارجی کویت در سال ۱۹۸۷، نزدیک به ۶۳ میلیارد دلار درآمد نصیب این کشور می کرد، در حالی که از صادرات نفت، تنها ۵/۴ میلیارد دلار درآمد داشت ...». جنگ ایران و عراق به علت ترسی که در منطقه حاکم کرده بود، باعث شد تا این دلارهای نفتی مجدداً، به صورت سرمایه گذاری به کشورهای صنعتی باز گردد.

۱۹. ریچارد نیکسون؛ ۱۹۹۹ پروزی بدون جنگ؛ ترجمه فریدون دولتشاهی؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸، صص ۱۳۶-۱۳۷.
20. U.N. Security Council Provisional Records 251 Meeting S/PV, (17 od 1980), PP 53-55.
۲۱. علی اکبر ولایتی؛ تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲.
۲۲. لاری ملیروی؛ «بغداد-واشنگتن در یک خط» اطلاعات سیاسی -اقتصادی؛ سال سوم، ش دوم، آبان و آذر ۱۳۶۷، ص ۴.
۲۳. فرد هالییدی؛ تکوین دومین جنگ سرد جهانی؛ ترجمه هرمز همایون پور؛ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، ص ۱۴۶.
۲۴. مرکز مطالعات استراتژی ملی امریکا؛ امریکا و بحران خلیج فارس؛ ترجمه روابط عمومی سپاه؛ تهران: انتشارات واحد تبلیغات ستاد مرکزی سپاه، سال ۱۳۶۴، ص ۵.
۲۵. کیوان حسینی؛ پیشین؛ ص ۱۰۹.

29. Shahrm Chubim and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict*, (BereKley and losAngeles University of California Press, 1974). P.260.
30. SIPRI, 1988, Page. 184.
31. Facts and Figures, opEc, 1988, page 30.

۲۶. نیکسون؛ پیشین؛ صص ۱۳۶-۱۳۷.
۲۷. میلیروی؛ پیشین؛ ص ۴.
۲۸. امامی؛ پیشین؛ ص ۳۴.
۳۲. کیوان حسینی؛ همان، ص ۹۵.
۳۳. احمد ساعی؛ مسائل سیاسی، اقتصادی جهان سوم؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷، صص ۱۷۴-۱۷۵.
- برای مطالعه بیشتر رک به: لورنس اچ شوپ و ویلیام منیر؛ تراست مغزهای امپراتوری، ترجمه منصور ایسم و علی رضایی؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶ او علیرضا ارغندی؛ میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم؛ تهران: مؤلف، ۱۳۶۲.
۳۴. نمایندگی دایمی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد، چشم انداز کنترل تسلیحات در خاورمیانه، بولتن، ش ۳۲، مرداد ۱۳۷۰، ص ۳۸.
۳۵. همان؛ ص ۳۹.
۳۶. همایون الهی؛ خلیج فارس و مسائل آن؛ تهران: نشر تومس، ۱۳۶۸، ص ۱۱۷.
۳۷. امیل، آنخله؛ روابط امریکا و اعراب خلیج فارس؛ ترجمه کارو؛ تهران: سروش، ۱۳۵۹، ص ۸۷.
38. Abdel Majid Farid (ed); *Oil and Security in The Gulf* (London: Croom Helm, 1981). P 63.
۳۹. نیکد سرکیس؛ «دورنمای بازار نفت و توسعه اقتصادی کشورهای صادر کننده پس از جنگ خلیج فارس»؛ ترجمه مهدی مهروند؛ اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال ۶، شماره ۲، مهر و آبان ۱۳۷۰، ص ۹۱.
۴۰. نمایندگی دائمی...؛ بازسازی ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس بولتن، ش ۱۹، پیوست ۳، ۱۵ مرداد ماه ۱۳۶۷ ص ۴۷.
۴۱. نمایندگی دائمی...؛ موج خرید پالایشگاهها و تأسیسات نفتی کشورهای صنعتی غرب توسط کشورهای نفت خیز، بولتن، شمار ۱۹، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، ص ۳۶.
۴۲. نمایندگی دائمی...؛ بنگاه سرمایه گذاری کویت در عرصه بین المللی، بولتن، ش ۱۹، ۱۵ تیر ۱۳۶۷، صص ۴۰-۴۶.
۴۳. توماس لارسون و دیوید اسکیدمور؛ اقتصاد سیاست بین المللی؛ ترجمه احمد ساعی، و مهدی تقوی؛ تهران: انتشارات قومس، ۱۳۷۶، ص ۳۲۳.

خوردن ثبات و امنیت در منطقه را موجب شد، اما با هدف کنترل و محدود کردن قدرتی بود که با سرنگونی رژیم شاه در ایران رژیم امنیتی مورد نظر امریکا در خلیج فارس را بر هم ریخته بود و احتمال داشت دامنه آن به کشورهای دیگر نیز گسترش یابد. اهداف سیاسی - امنیتی امریکا به همراه منافع اقتصادی مهم این کشور در خلیج فارس و احساس خطر گسترده ای، که از سوی انقلاب اسلامی داشت، زمینه را برای حمایت امریکا از اقدام تجاوزکارانه عراق فراهم آورد، آنها برای سرکوب انقلاب اسلامی در کنار یکدیگر قرار گرفتند و هشت سال جنگ را به ایران تحمیل کردند.

یادداشتها

1. Maxwell Orme Johnson; *The Rolr of U.S Military Force in the Gulf War*, in Christopher C.Joyner(ed), *The Persian Gulf war* (London: Green Wood Press, 1990), pp.125-129.
۲. سید اصغر کیوان حسینی؛ «سیاست خارجی امریکا در مورد جنگ تحمیلی» سیاست دفاعی؛ ش ۱۹ تابستان ۱۳۷۶، ص ۹۱.
۳. همان؛ ص ۹۲.
۴. جهانگیر کرمی؛ «مطالعه سیستم امنیت جمعی در منطقه خلیج فارس» سیاست دفاعی؛ سال دوم، ش ۱، زمستان ۷۲، ص ۸۳.
۵. استغافن شالوم؛ «امریکا و جنگ ایران و عراق»؛ ترجمه علی اکبر علیخانی؛ مجله نگاه؛ ش ۱۶-۱۵، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۸۰.
۶. همان؛ ص ۸۲.
۷. علی معرفت جو؛ «منطق جنگ خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ سال پنجم، ش ۴۱-۴۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۶، ص ۹۱.
۸. قدرت اله قربانی؛ «کمک قدرتهای بزرگ به عراق در جنگ هشت ساله، زمینه ساز حمله عراق به کویت» مجله نگاه؛ سال سوم، ش ۱۶، ۱۵، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۷.
۹. محمدعلی امامی؛ «بررسی سیر طرهای امنیتی در خلیج فارس» مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس؛ تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۳، ص ۳۴.
۱۰. بیژن اسدی؛ علایق و استراتژی ابر قدرت نهاد خلیج فارس ۱۳۵۷-۱۳۶۸، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۷۴.
۱۱. برای اطلاعات بیشتر رک به:
- Stephen R. Shalom, *The United States and The Iran-Iraq War*, [Http://zmag.org/zmag/articles/shalom-Iran Iraq.html](http://zmag.org/zmag/articles/shalom-Iran Iraq.html)
۱۲. همان.
۱۳. دستورالعملهای اجرایی کلینتون: مهار ایران یا بدیلی دیگر، معاونت امور بین الملل مرکز تحقیقات و استراتژیک، راهبرد، شماره ۶، بهار ۱۳۷۶، صص ۶۸-۶۹.
۱۴. کیوان حسینی؛ پیشین؛ ص ۱۱۴.
۱۵. آنتونی فرانسیس بویل؛ «سیاست خارجی امریکا در قبال جنگ ایران و عراق»، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی؛ سیاست دفاعی؛ ش ۱۵-۱۶، تابستان و پاییز ۱۳۷۵، صص ۱۱۱-۱۱۲.
۱۶. شالوم؛ پیشین؛ ص ۷۸.
۱۷. همان؛ ص ۷۷.
۱۸. کیوان حسینی؛ پیشین؛ ص ۱۱۰.